

نصیحت امام (ره)

دانش‌آموزان یک مدرسه دخترانه برای امام خمینی (ره) نامه می‌نویسند. آن‌ها در نامه‌شان به کتاب درسی خود اشاره می‌کنند که در آن نوشته شده است، امام محمد تقی، علیه السلام، نامه‌ای نصیحت‌آمیز به یکی از یاران خود نوشته است. دانش‌آموزان می‌نویسند: «ولی ااما، ما شما را نمی‌توانیم نصیحت کنیم، زیرا شما بزرگوارید و از همه‌ی گناهان به دورید. شما آن امام بت‌شکنی هستید که مدت چهل سال است نمازهای شب‌تان ترک نشده».

امام خمینی در پاسخ نامه‌ی دانش‌آموزان که خواسته بودند آن‌ها را نصیحت کنند، نوشتند:

باسمه تعالی

«فرزندان عزیزم، نامه‌ی محبت‌آمیز شما را قرائت کردم. کاش شما عزیزان مرا نصیحت می‌کردید که محتاج آنم. امید است با نشاط و خرمی[?] درس‌هایتان را خوب بخوانید و در همان حال، به وظایف اسلامی که انسان‌ها را می‌سازد، عمل کنید و اخلاق خود را نیکو کنید و اطاعت و خدمت پدران و مادرانتان را غنیمت شمارید و آن‌ها را از خود راضی کنید و به معلم‌هایتان احترام زیاد بگذارید. سعی کنید برای اسلام و جمهوری اسلامی و کشورتان مفید باشید. از خداوند، تعالی، سلامت و سعادت و ترقی[?] در علم و عمل برای شما نور چشمان آرزو می‌کنم. سلام بر همه‌ی شماها».

۲۹ شهر صفر ۱۴۰۳ - روح الله الموسوی الخمینی

شوق خواندن

علامه محمد تقی جعفری، از همان کودکی کنجکاو و دقیق بود. همراه دایی و برادرش به دامن طبیعت می‌رفت. طبیعت را دوست داشت و می‌کوشید از زیبایی‌های آن لذت ببرد. او، گاه دقایقی طولانی به یک گل خیره می‌شد و نشاط عجیبی احساس می‌کرد. گاهی وقت‌ها برای شنیدن صدای پرندگان، روی تخته سنگی دراز می‌کشید و چشم‌هایش را می‌بست و به آواز آن‌ها که با صدای رودخانه درهم می‌آمیخت، گوش می‌سپرد. از تلخ‌ترین خاطرات روزهای کودکی او، دیدن کسانی بود که با تیرکمان به صید پرنده‌ها می‌پرداختند. او از صید کنجشکی کوچک با تیرکمان احساس بیزاری و تنفر می‌کرد. وقتی در حیاط مدرسه می‌شنید که هم‌کلاسی‌هایش با هیجان از شکار پرنده‌ای حرف می‌زنند، با ناراحتی از آن‌ها دور می‌شد. او شیفته‌ی[?] طبیعت بود و از این که کسانی با خشونت سعی می‌کردند طبیعت زیبا و آرام را برهم بزنند، رنج می‌برد.

از روزی که وارد مدرسه شده بود، کلاس درس را نیز مثل گشت و گذار در صحراها و باغها دوست می داشت. همان قدر که از بازی کردن لذت می برد، از حل مسائل ریاضی، خواندن جغرافیا و علوم به وجد می آمد. او تعجب می کرد که چرا بعضی از بچه ها درس را به اندازه ی بازی کردن دوست ندارند و موقع شنیدن و خواندن شعر، احساس شادی نمی کنند.

* * *

در اولین ساعات حضورش در قم به حرم حضرت معصومه (س) پناه برد. سر بر ضریح آن حضرت گذاشت و آرام اشک ریخت. از خداوند خواست به او در راهی که انتخاب کرده است اخلاص و همت بلند، عطا کند و به قلب نگران مادر نیز آرامش و نشاط بخشد و بیماری و کسالت او را شفا دهد.

زیارت حضرت معصومه (س) به او آرامش بخشید. باز هم شوق خواندن و عطش مطالعه در وجودش زنده شد. مشتاقانه به سوی «مدرسه ی دارالشفای» قم به راه افتاد. از حرم تا مدرسه راهی نبود، تنها چند قدم.

حرم، دل او را آرام می کرد و مدرسه، اندیشه اش را.

حجره ای ساده و کوچک نصیب او شد. حجره ای که فضای آن بیش از شش متر مربع نبود و کلیم کهنه و ساده ای کف آن را پوشانده بود. حجره ای که برای محمد تقی از همه ی دنیا بزرگ تر بود. حالا می توانست در کلاس درس استادان مختلف شرکت کند و هر روز تا نیمه های شب به مطالعه و اندیشیدن پردازد.